

کاربرد «فطرت» به مثابه مبنای تعلیم و تربیت انسان از منظر علامه مصباح با تأکید بر آیات و روایات*

an-faghihi@qom.ac.ir

علی نقی فقیهی / دانشیار گروه علوم تربیتی دانشگاه قم
دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۱ - پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۵

چکیده

مبنا بودن فطرت برای تعلیم و تربیت مطمح نظر خاص بسیاری از اندیشمندان بزرگ اسلامی است. در این تحقیق، کاربرد فطرت به مثابه مبنای تعلیم و تربیت انسان از منظر علامه مصباح یزدی و با تأکید بر آیات و روایات بررسی شده است. روش تحقیق «توصیفی - تحلیلی» است. نتایج این تحقیق عبارت است از: ۱. فطرت انسان مزین به ویژگی‌های درخشنده‌ای از حقیقت‌جویی و علم به خوبی‌ها و بدی‌ها و گرایش‌های شفاف است که از درون شکفته می‌شود و مسیر حیات سعادت‌مندان بشر را ترسیم می‌کند. ۲. انسان حتی در امیال به‌ظاهر مشترکش با حیوان، دارای ویژگی‌های خاصی است که مخصوص انسان است و حیوان در آن اشتراک ندارد. ۳. تعلیم و تربیت اسلامی - تماماً - هماهنگ با فطرت است. ۴. فطرت کاربردهای زیادی در زندگی آدمی دارد؛ از جمله مبنای تعلیم و تربیت است و تعیین اهداف تربیتی و کشف اصول تربیتی از آن، مسیر حرکت به سوی سعادت را ترسیم می‌نماید. ۵. استاد مصباح ویژگی‌های طبیعی شناختی و گرایشی انسان را مبانی تعلیم و تربیت دانسته است که به‌صورت گزاره‌های خبری مطرح می‌شوند. ۶. درک فطری انسان از بایدها و نبایدها ارزشی حصولی نیست، بلکه حضوری است.

کلیدواژه‌ها: کاربرد فطرت، مبانی، تعلیم و تربیت اسلامی، ارزش‌های اخلاقی.

فطرت در فلسفه اسلامی جایگاه خاصی دارد و در سایر مکاتب فلسفی هم مطرح نظر فیلسوفان بزرگ شرق و غرب قرار گرفته است. در انسان‌شناسی اسلامی، مفهوم «فطرت» از مفاهیم کلیدی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۸۸-۸۹). در قرآن و روایات، آموزه‌های زیادی از ویژگی‌های فطرت، مبنا بودن آن برای کشف اصول، اهداف و فعالیت‌های تربیتی و کاربرد آن در تربیت و هدایت مطلوب آدمی حکایت دارد و حتی این موضوع مطرح شده است که دین اسلام با شناخت‌ها، امیال و گرایش‌ها و توانمندی‌های فطری، کاملاً هماهنگ است (همان، ص ۹۴). به‌طور کلی طبیعت و سرشت انسانی از ویژگی‌ها و خصوصیات حکایت می‌کند که یک انسان به‌طور طبیعی (فطری و غریزی) داراست و منشأ تعلیم و تربیت است (واعظی، ۱۳۸۸، ص ۶۶).

در این تحقیق ضمن تبیین آموزه‌های استاد علامه مصباح یزدی در زمینه کاربرد فطرت به‌مثابه مبنای تعلیم و تربیت انسان، این آموزه‌ها با تأکید بر آیات و روایات بررسی می‌شود.

مفهوم‌شناسی

کلمه «فِطْرَه» بر وزن «فِعْلَه»، مفعول مطلق نوعی است؛ یعنی کلمه‌ای که به این صورت استعمال می‌شود، بر نوعی عمل یا حالت خاصی دلالت می‌کند؛ مثلاً «جلوس» مصدر و به معنای نشستن است. «جلسه» - به کسر جیم - اسم نوع و به معنای «یک نوع نشستن» است. به نوع خاصی که یک شخص می‌نشیند «جلسه» می‌گویند. کلمه «فطره» همین‌گونه است. فعل ماضی آن «فَطَرَ» به معنای «خَلَقَ» است، اما فطرت بر نوع خاصی از خلقت دلالت می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۸۹). استاد مصباح یزدی اضافه می‌نماید که ریشه اولیه کلمه «فطرت» به معنای شکافته شدن است. مرحوم راعب اصفهانی در مفردات و بعد از او مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان نیز به این نکته توجه کرده‌اند.

البته اینکه چرا کلمه «فطرت» را به معنای آفرینش به کار برده‌اند به درستی روشن نیست. شاید مقصود این بوده است که - مثلاً - لازمه آفرینش این است که پرده عدم شکافته می‌شود و شاید عنایت دیگری در کار بوده که بر ما روشن نیست (همان).

باید توجه داشت که اولاً/این فارس (۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۵۱۰) اصل کلمه «فطر» را باز شدن و ابراز چیزی و «فطره» را به معنای خلقت دانسته است و راعب اصفهانی (۱۴۱۲ق، ص ۶۴۰) هم که اصل کلمه فطر را شکافته شدن طولی دانسته، «فطر الله الخلق» را به معنای ایجاد و ابداع نوع خاص مطرح کرده است. دیگر لغویان مانند ابن منظور (۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۵۵) و المقرئ النیومی (۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۷۶) هم «فطره» را به معنای «آفرینش» به کار برده‌اند. در قرآن کریم هم استعمال کلمه «فَطَرَ» درباره خلقت آسمان‌ها و زمین «فطر السموات و الارض...» (انعام: ۷۹) به کار گرفته شده و به مفهوم آفرینش خاص و ابداعی و نوآفرینی خداوند است؛ به این معنا که زمین و

آسمان را براساس طرح و نمونه قبلی نیافریده است. البته کلمه «فطره» در قرآن فقط برای انسان به کار رفته است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۹۱).

ثانیاً، به نظر می‌رسد ارتباط معنای نوع آفرینش با معنای شکافته شدن از درون در کلمه «فطره»، این است که نوع آفرینش انسان مزین به ویژگی‌های درخشنده‌ای از حقیقت‌جویی و علم به خوبی‌ها و بدی‌ها و گرایش‌های شفاف‌تری است که خود را نشان می‌دهد و از درون شکفته می‌شود و مسیر حیات سعادت‌مندانانه بشر را ترسیم می‌کند.

گرایش‌های فطری

علامه مصباح یزدی درباره نیازها، خواست‌ها و امیال فطری انسان تعبیرهای گوناگونی دارد. در کتاب *پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی* (همان، ص ۱۰۱) می‌نویسد: شاید بتوان مجموعه اصطلاحات مربوط به گرایش‌های فطری را در سه اصطلاح خلاصه کرد:

۱. هر نوع گرایشی که در نهاد انسان باشد - با آن سه ویژگی که قبلاً ذکر شد - فطری محسوب می‌شود، حتی نیاز آدمی به آب و غذا و میل به ارضای سایر غرایز - به این معنا - فطری است.

۲. مفهوم «فطرت» در اصطلاح فقط به گرایش‌های مخصوص انسان گفته می‌شود؛ تمایلاتی از قبیل: عشق به حقیقت و جمال، و در رأس همه اینها، عشق به خدا را «تمایلات فطری» می‌گویند.

۳. «فطرت» در اصطلاح سوم، به معنای تمایلی است که نهایت آن به خدا می‌رسد و آن هم فقط در انسان یافت می‌شود و در سایر حیوانات - دست کم - شناخته شده نیست. البته ممکن است مرتبه ضعیفی از آن در حیوانات هم باشد که ما نمی‌دانیم. معمولاً واژه «فطرت» فقط درباره انسان به کار می‌رود و در خصوص سایر حیوانات، از تعبیر «غریزه» استفاده می‌کنند. در کاربرد عرفی، «غریزه» را در مقابل «فطرت» قرار می‌دهند، ولی فطرت از نظر لغوی غرایز را هم شامل می‌شود؛ یعنی فطرت در لغت، اعم از انسان و حیوان است، حتی در تعبیر فلسفی و دینی هم فطرت به انسان‌ها اختصاص ندارد، ولی در مقام فرق گذاشتن بین انسان و حیوان، در اولی از واژه «فطرت»، در دومی از «غریزه» استفاده می‌کنند.

در کتاب *انسان‌شناسی در قرآن* (۱۳۹۲، ص ۱۴۴-۱۵۱) خواسته‌های انسان را در سه دسته ذیل تقسیم کرده و فقط قسم سوم را فطرت دانسته است:

الف) امیال باطنی: ۱. غریز؛ مانند غریزه خوردن، آشامیدن و غریزه جنسی؛ ۲. عواطف؛ مانند عاطفه والدین به فرزند و عاطفه معنوی معلم به شاگرد؛ ۳. انفعالات؛ مانند نفرت، خشم و کینه؛ ۴. احساسات؛ مانند احساس تعجب، استحسان، تجلیل و عشق (همان، ص ۱۴۴ و ۱۴۵).

ب) خواست‌های پست: یک سلسله خواست‌های حیوانی؛ مانند شهوت پرستی، شکم‌بارگی، سدّ احسان، حرص، حبّ دنیا (همان، ص ۱۴۸ و ۱۴۹).

ج) خواست‌های متعالی که از خواست‌های حیوانی بالاتر است و از آرمان‌های والای انسانی محسوب می‌شود؛ از جمله: شخصیت‌طلبی، استقلال‌جویی، میل به بقا، میل به خدا و حس مذهبی، حق‌جویی؛ یعنی شناخت واقعیات و حقایق. فضیلت‌خواهی مانند: عدالت، حریت، زیباطلبی یعنی: مطلق زیبایی‌هایی که علاقه انسان به آنها تعلق می‌گیرد که برخی به دیدنی‌ها، برخی به شنیدنی‌ها، برخی به تخیل و مانند آن مربوط است (همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱).

ولی در کتاب *انسان‌سازی در قرآن* (۱۳۹۳، ص ۲۶۷) درباره غریزه جنسی و ازدواج، اصل وجود این میل را نیز، همانند کشش‌های درونی دیگر، لازمه ساختمان روح انسان و فطری دانسته است؛ یعنی میل به جنس مخالف، طبیعی، تکوینی و فطری است. ولی همجنس‌بازی انحراف از مسیر طبیعی و تکوینی و انحراف از مسیر فطرت است؛ همانند عمل قوم لوط. قرآن کریم بر زشتی این عمل و انحراف آن از مسیر فطرت در آیه «وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَوْزَانِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» (شعراء: ۱۶۶) تأکید کرده است.

استاد مصباح یزدی می‌گوید: خداوند با تعبیر «خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ» به ما می‌فهماند قوم لوط آنچه را خداوند در فطرت و آفرینش الهی آنان قرار داده بود کنار گذاشتند و انحراف پیدا کردند و در آیات ۸۰ و ۸۱ سوره اعراف به این موضوع اشاره کرده است و آنان را این‌گونه مذمت می‌کند: «وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ * إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»؛ قبل از شما هیچ کس از مردم دنیا چنین گرایش و رفتاری نداشته‌اند. شما به جای زنان، مردان را به شهوت می‌گیرید و مردمی تبهکار و اسرافکارید».

گرایش‌های خاص انسانی به ظاهر حیوانی

نکته قابل توجه این است که تعبیر متفاوتی، همانند غریزی، طبیعی، حیوانی، انسانی و فطری در گرایش‌ها و خواست‌های انسان و موضوعات مشترک با حیوان مطرح می‌شود که نباید ما را از دیدگاه آیات و روایات درباره فطرت و ویژگی‌های متمایز انسان از حیوان، حتی در جاهایی که به‌ظاهر با حیوان مشترک است، غافل سازد؛ زیرا همان امیال به‌ظاهر مشترک، دارای ویژگی‌های خاص انسان است که حیوان در آن اشتراک ندارد. برای نمونه، غریزه جنسی و ارضای آن در انسان با دوست داشتن، تمایل به دیگرخواهی، انس و الفت و رابطه عاطفی، نیکی به خویشاوند و مانوس شدن با بیگانه و فعالیت‌های خردمندانه آمیخته و ازدواج محبوب‌ترین و عزیزترین بنا نزد خداوند شمرده شده است. از این‌روست که امام رضا علیه السلام فرمودند: «وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْمُنَاكِحَةِ وَالْمُصَاهِرَةِ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ لَأَسَنَةٌ مُّبْتَعَةٌ وَ لَا آثَرٌ مُّسْتَفِيزٌ، لَكَانَ فِيمَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَرِّ الْقَرِيبِ وَ تَقْرِيبِ الْعَبِيدِ وَ تَأْلِيفِ الْقُلُوبِ وَ تَشْيِكِ الْحُقُوقِ وَ تَكْتِيرِ الْعَدَدِ وَ تَوْفِيرِ الْوَلَدِ لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ وَ حَوَاثِ الْأُمُورِ مَا يَرْعَبُ فِي دُونِهِ الْعَاقِلُ اللَّيْبُ وَ يَسَارِعُ إِلَيْهِ الْمُؤَفَّقُ الْمُصِيبُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۳۷۳) و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ التَّزْوِيجِ» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۳۸۳).

لازم به ذکر است که خردمندانه بودن ازدواج و محبوب بودن آن نزد خداوند به این علت است که ازدواج و ارتباط جنسی با احساسات عالی انسانی آمیخته و زمینه‌ساز آن است که انسان عملاً به بسیاری از فضایل اخلاقی و روابط اجتماعی مناسب روی آورد. مگر نه این است که امام صادق علیه السلام میزان افزایش فضیلت ایمان را با میزان علاقه و محبت به زن مرتبط، و آن را خلق و خوی پیامبران دانسته‌اند: «الْعَبْدُ كُلَّمَا زَادَ فِي النِّسَاءِ حُبًّا زَادَ فِي الْإِيمَانِ فَضْلًا» (همان، ص ۳۸۴) و «مِنْ أَحْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ - حُبُّ النِّسَاءِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۳۲۰). با این وصف نمی‌توان ارضای غریزه جنسی در انسان را حیوانی دانست.

این نوع نگاه به انسان، نشان‌دهنده واقعیت یگانه وجود انسان است که دارای ساختار غریزی، طبیعی و فطری است که با شکوفاسازی هماهنگ آنها، در همه مراحل زندگی، باید اهداف متعالی خاصی را دنبال کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۶۴) و نباید تصور کرد که انسان موجودی مرکب از حیوانیت و انسانیت آفریده شده و گرایش‌های طبیعی و ذاتی و خدادادی وی بخشی صرفاً حیوانی و بخشی صرفاً انسانی است، بلکه چه‌بسا همان گرایشی که به‌ظاهر حیوانی تلقی شده (مانند غریزه جنسی) از ویژگی‌هایی برخوردار باشد که خاص انسان است و حیوانات از آنها بهره ندارند. البته برخی افراد در زندگی و بر اثر فعالیت‌های اختیاری چه‌بسا آن ویژگی‌های خاص را از دست می‌دهند و عملکرد بد خودشان شخصیت آنان را حیوانی و یا پست‌تر از حیوان می‌سازد: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (اعراف: ۱۷۹). این بدان معناست که افرادی که مسیر گمراهی پیموده‌اند و به‌دست خودشان غیر انسانی پرورش یافته‌اند، شخصیتی حیوانی و یا حتی گمراه‌تر از حیوان برای خود ساخته‌اند و نه آنکه حیوانیتی ذاتی در این افراد وجود داشته که آنان را به این مسیر گمراهی و غیرانسانی کشانده باشد. از این رو، مسئولیت این گمراهی با خود آنان است. آنان حجت‌های درونی (عقل) و بیرونی (دینی) را که چراغ‌های روشن‌کننده راهند، در اختیار داشته‌اند، ولی از آن دو غافل شده و به اختیار خود، به بیراهه رفته‌اند: «أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (اعراف: ۱۷۹).

هماهنگی تعلیم و تربیت اسلامی با فطرت انسانی

در چهار آیه قرآن کریم (بقره: ۱۲۹ و ۱۵۱؛ آل عمران: ۱۶۴؛ جمعه: ۲) بیان شده که هدف انبیا از آموزه‌های دینی، تعلیم و تزکیه بشر است و مدلول آیه مبارکه فطرت «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ» (روم: ۳۰) هم این است که دین و آموزه‌های دینی - تماماً - با فطرت منطبق است و محتوای مکتب الهی اسلام از اعتقادات، بایدها و ارزش‌ها، و نبایدها و ضد ارزش‌ها، و رفتارهای دینی (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۹۴) و تعلیم و تربیت اسلامی با فطرت انسانی هماهنگ است. خدا بشر را موظف ساخته است به این دین هماهنگ با فطرت انسانی روی بیاورد؛ دینی که این نوع آفرینش خداوندی تغییرناپذیر، بر درستی آن دلالت دارد.

علامه طباطبائی در یکی از نتایجی که از آیه ۳۰ روم می‌گیرد، می‌نویسد: «روشن شد که لازم است دین

(یعنی اصولی علمی و قوانین و روش‌هایی که سعادت انسان را تضمین می‌کند) با اقتضاها و آفرینش انسان هماهنگی داشته و تشریح، بر فطرت و تکوین منطبق باشد و معنای آیه شریفه همین است» (طباطبائی، ۱۳۹۳، ج ۱۶، ص ۱۸۹).

آیه‌الله شاه‌آبادی «فطرت» را کیفیت و چگونگی وجود انسان دانسته (۱۳۸۷، ص ۳۱۴)، که مدرک (همو، ۱۳۸۶، ص ۲۱) و عهده‌دار کشف موارد کلی است و نه جزئیات (همو، ۱۳۸۷، ص ۳۳۸) و تبدیل نمی‌پذیرد (همان، ص ۳۱۵) و معصوم از خطا (همو، ۱۳۸۶، ص ۶۵) و دین مطابق با آن است (همو، ۱۳۸۷، ص ۳۱۶).

شهید مطهری بر این باور تصریح می‌کند که در نگاه اسلامی تمام معارف دین از مبدأ تا معاد امری نهاده در فطرت و ساختار وجودی انسان است (کرمی حویزی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۱۶۶، به نقل از: مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۲۱ و ۱۶۰).

آیه‌الله جوادی آملی با بیان اینکه آنچه در آیه ۱۰۵ سوره مائده، آمده (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ)، با آنچه در آیه ۳۰ سوره روم آمده (فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...) مشابه است، می‌نویسد: مدلول هر دو آیه این است که بر شما لازم است که ملتزم به فطرت و وجود سرشتی خودتان باشید. بنابراین، دین الهی خواسته درون شماست، نه آنکه از بیرون ذاتتان بر شما تحمیل شده باشد، بلکه آنچه را فطرتتان خواست به شما دادند (جوادی آملی، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۱۲۳-۱۲۷).

کاربرد فطرت به‌مثابه مبنا

استاد مصباح یزدی با توجه به ویژگی‌های سه‌گانه فطرت (خدادادی و ذاتی بودن در همه انسان‌ها و ثابت و غیرقابل تبدیل بودن) (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۹۳ و ۹۴) معتقد است: فطرت کاربردهای زیادی در زندگی سعادت‌مندان آدمی دارد؛ از جمله فطرت به‌مثابه مبنا برای تعلیم و تربیت، تعیین اهداف تربیتی و کشف اصول تربیتی از آن، مسیر حرکت به سوی سعادت را ترسیم می‌نماید.

منظور از تعبیر «فطرت به‌مثابه مبنا»، این است که همان ویژگی‌های طبیعی‌شناختی و گرایشی که در انسان‌ها به صورت واقعی و فطری وجود دارد، منشأ و مبنا برای ادراکات، امیال، کشش‌ها، صفات و فعالیت‌های تربیتی است. از همین رو، استاد مصباح یزدی معتقد است: می‌توان همه مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی را به انسان‌شناسی - به معنای عام - مربوط دانست و تحت عنوان مبانی «انسان‌شناختی» مدنظر قرار داد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۸۶). بنابراین، استاد مصباح یزدی این موضوع را که مبانی تعلیم و تربیت ویژگی‌های طبیعی‌شناختی و گرایشی است می‌پذیرد و از این رو، در گزارشی که از برخی منابع درباره فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی می‌آورد، از ده منبع نام می‌برد که در همه آنها مبانی تعلیم و تربیت به‌مثابه واقعیات هستی‌شناختی الهیاتی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی معرفی می‌شود و هیچ‌یک از مبانی را گزاره‌های خبری مطرح نکرده است (همان، ص ۷۱-۸۱).

ایشان در بحث رابطه اصول با مبانی نیز، مطرح می‌کند که میان آنها رابطه‌های ضروری مبتنی بر علیت است که در اصطلاح، «ضرورت بالقیاس» نامیده می‌شود (همان، ص ۲۹۳). روشن است که رابطه علی - معلولی حاکی از واقعیت است. پس مبنا، خود آن واقعیت است نه گزاره آن. بله، می‌توان گفت: گزاره‌های خبری از واقعیت‌هایی که حکایت می‌کند که مبنای تعلیم و تربیت هستند، نه اینکه خود گزاره‌ها مبنا باشند.

همچنین/استاد مصباح یزدی در بحث مبانی و اصول اسلامی، فلسفه آموزش و پرورش را در دوازده محور ترسیم می‌کند. این محورها به توصیف دیدگاه اسلامی ایشان درباره حقیقت انسان، توانایی‌ها و قابلیت‌های شخصیت وی، هدف آفرینش انسان، کمال پایانی که انسان‌ها در گذر زندگی خود می‌توانند به آن دست یابند، مسیر حرکت و چگونگی دستیابی به آن اهداف می‌پردازد.

بنابراین، تسامح است که گفته شود: «مبانی» گزاره‌های خبری هستند که از علوم دیگر، مانند هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی اخذ می‌گردد و در تعلیم و تربیت از نتایج آنها استفاده می‌شود؛ اما «اصول» گزاره‌های تجویزی هستند که از اهداف و مبانی به دست می‌آیند و راهنمای روش‌ها و فعالیت‌ها در تعلیم و تربیت هستند (همان، ص ۲۹۱) و یا گفته شود: «مبانی» گزارش‌های خبری هستند، اما برای آنکه ارجاع به مبانی آسان‌تر باشد، در همه‌جا برای ذکر مبنا ابتدا از عناوینی که ناظر به مبنا هستند استفاده می‌کنیم و سپس مبنا را به صورت جمله کامل خبری بیان می‌نماییم (همان، ص ۸۷).

بر این اساس، استاد مصباح یزدی برای فطرت، خاستگاه واقعی قائل بوده و بر این باور است که معرفت‌ها و گرایش‌های فطری در هر انسانی به‌طور کاملاً فطری و منفرد وجود دارد؛ مثلاً شناخت و میل به خدا، میل به کمال، شناخت خوبی‌ها و بدی‌ها و میل به خوبی‌ها و حتی میل به آب و غذا، میل به ارضای جنسی و مانند آن، میل‌هایی فطری‌اند که در ابتدای خلقت ولو ضعیف و کمرنگ وجود دارند و به تدریج رشد کرده، قوی می‌شوند. وی در بیان تفاوت نظر خود با نظر دکارت در فطری بودن شناخت خدا می‌گوید: دکارت فطری بودن معرفت خدا را به معنای فطری بودن «مفهوم» خدا دانسته است، ولی ما می‌گوییم: مقصود از فطری بودن معرفت خدا، شناخت حضوری خدا و - درواقع - یافتن واقعیت است. قرآن مجید در آیه «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» (اعراف: ۱۷۲)، نوعی درک باطنی در روح انسان را مطرح می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۹۷ و ۹۸).

گستره کاربرد فطرت به مثابه مبنا

استاد مصباح یزدی با توجه به اینکه همه مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی را می‌توان به انسان‌شناسی - به معنای عام - مربوط دانست و تحت عنوان «مبانی انسان‌شناختی» مدنظر قرار داد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۸۶)، منظور ایشان از انسان، «فطرت» انسان است. بنابراین، مبانی انسان‌شناختی همان ویژگی‌های فطری و ساختار طبیعی خدادادی آدمی است که در ساختار کلی تعلیم و تربیت مؤثر است و در تعیین اهداف، اصول،

ساحت‌ها، مراحل، عوامل، موانع و روش‌های تعلیم و تربیت اسلامی از آنها استفاده می‌شود (همان، ص ۸۴). ایشان تصریح دارد که کمال‌یابی، حقیقت‌جویی، توجه به امور ارزشی و اخلاقی و تمایز خوبی از بدی و همه باید و نبایدها در قلمرو تعلیم و تربیت، همه از فطرت ناشی می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۶۲).

استاد مصباح یزدی، در مقاله «مبانی و اصول تعلیم و تربیت» (<https://mesbahyazdi.ir/node/82>)، به تعدادی از بینش‌ها و امیال فطری، به‌مثابه مبانی، به‌صورت زیر اشاره کرده و هماهنگی آموزه‌های قرآن را با آنها بیان نموده است:

۱. حقیقت انسان به روح جاودانه است و بدن برای فعالیت در زندگی و سیر به‌سوی سعادت، به‌منزله ابزاری مورد اهتمام است: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سجده: ۹): «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (سجده: ۱۱).

۲. برخورداری از مواهب و قابلیت‌های خدادادی خاص کرامتی: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ زَوَّجْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء: ۷۰).

۳. توانمندی حرکت به‌سوی سعادت و شقاوت: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (تین: ۴-۶).

۴. ویژگی اختیار و انتخاب در سیر و حرکت به‌سوی سعادت یا شقاوت: «وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (بلد: ۱۰): «آلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس: ۶۰-۶۱).

۵. نگاه مقدمه‌ای به زندگی موقتی در دنیا، و نگاه هدفمند به زندگی همیشگی اخروی؛ از این‌رو در آخرت از نحوه زندگی در دنیا سؤال می‌شود: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (صافات: ۲۴).

۶. علم به اینکه در حرکت به‌سوی سعادت، یا شقاوت، اعمال و رفتارهای درونی (مانند یاد خدا) و بیرونی مؤثرند: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ لَمَّا نَسَبْتَنِي وَ عَلَيْنَا مَا اكْتَسَبْتَنِي» (بقره: ۲۸۶): «وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (آل عمران: ۲۵).

۷. حرکت و فعالیت‌های اختیاری انسان از میل‌ها و گرایش‌های غریزی و فطری نشئت می‌گیرد و جهت دادن به آنها در گرو دانش‌ها و بینش‌ها و پذیرفتن ارزش‌های خاصی است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» (انسان: ۳): «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (شمس: ۸).

۸. آدمی به‌صورت فطری می‌یابد که رفتارهای ابتدایی انسان (مانند دوران شیرخوارگی) و یا آنچه بدون آگاهی و اختیار از وی صادر شده، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در سعادت و شقاوت ابدی ندارد، بلکه آنچه در سعادت و شقاوت ابدی مؤثر است، عملکردهای او در دوره رشد عقلانی (دوران بلوغ و تکلیف) است که آگاهانه و از روی اختیار از وی صادر می‌شود: «وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء: ۶).

۹. مسئولیت‌های افراد براساس توانمندی‌های جسمی و روانی و برخورداری از نعمت‌های طبیعی و اجتماعی و اسباب و ابزار فعالیت‌های بیرونی، متفاوت است؛ زیرا فطرت می‌یابد چیزی را که از حد توانش بیرون باشد، خدا از وی نمی‌خواهد: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶).

۱۰. احساس نیاز به معلم و مربی فطری است؛ زیرا اوست که می‌تواند با آموزش معلومات مفید و معارف ارزشمند، بُرد شناخت و تعقل فراگیر را وسعت بخشد: «هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (کهف: ۶۶).

۱۱. ضرورت زندگی اجتماعی و همکاری افراد با یکدیگر توسط فطرت درک می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳).

۱۲. میل فطری آدمی به انجام خوبی‌ها، هر کسی را به صورت فطری برمی‌انگیزاند تا نسبت به دیگران احساس مسئولیت کند و او را ارشاد نماید و بر انجام معروف‌ها و ترک منکرات از ناحیه دیگران تعاون داشته باشد: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۱۰۴).

مبنا بودن فطرت برای اصول تربیتی

فطرت حاکی از این حقیقت است که آدمی باید آن اصول و قواعد تربیتی را در زندگی به‌کار گیرد که برخاسته از وجود خود اوست. استاد مصباح بیزی در تعریف «اصول» می‌نویسد: «اصل» در لغت به معنای ریشه، پایه و اساس است و از این نظر می‌توان آن را در لغت با واژه «مبنا» متقارب یا مترادف دانست. همین نزدیک بودن معانی لغوی موجب شده است برخی اصول تعلیم و تربیت را همان مبانی آن بدانند، یا در ذکر اصول تعلیم و تربیت به نکاتی اشاره کنند که دیگران آنها را از مبانی تعلیم و تربیت به‌شمار آورده‌اند (برای نمونه، رک: احمدی، ۱۳۹۶). البته به‌کار گرفتن اصطلاحات متفاوت در یک علم امکان‌پذیر است و چنانچه برای تفکیک اصول از مبانی دلیل موجهی وجود نداشته باشد، می‌توان در تعلیم و تربیت نیز آنها را به یک معنا به‌کار برد. اما با توجه به مصادیقی که معمولاً در ذیل عناوین مبانی و اصول تعلیم و تربیت بیان شده و نیز تعاریفی که برای «مبنا» و «اصل» بیان گردیده است، به‌نظر می‌رسد تفکیک اصول از مبانی نه‌تنها موجه، بلکه لازم است.

استاد مصباح اصول تعلیم و تربیت را گزاره‌های تجویزی و کلی می‌نامد که از اهداف و مبانی به‌دست می‌آید و به‌عبارت دیگر، اصول، مبتنی بر مبانی تعلیم و تربیت و تجویز کننده عملیاتی در مقایسه با اهداف تعلیم و تربیت و راهنمای روش‌ها و فعالیت‌ها در تعلیم و تربیت هستند (همان، ص ۲۹۱). البته ایشان تصریح دارد به اینکه مقصود از «بایدها و نبایدها» در این‌گونه گزاره‌ها، امر و نهی نیست، بلکه - چنان‌که در مبانی چهارم از مبانی ارزش‌شناختی اشاره کردیم - مقصود بیان رابطه‌ای ضروری مبتنی بر علیت است که - در اصطلاح - «ضرورت بالقیاس» نامیده می‌شود. بدین‌سان، اصول براساس مبانی و از راه رابطه‌ای ضروری که میان برخی اعمال اختیاری با اهداف تعلیم و تربیت وجود دارد استنتاج می‌شود (همان، ص ۲۹۳).

بدین‌روی می‌توان گفت: اصول تعلیم و تربیت از مبانی و واقعیات عینی وجود انسان و آنچه در ارتباط با اوست، سرچشمه می‌گیرد. واقعیت خود انسان و ویژگی‌ها و ابعاد وجودی وی، حیات مادی و معنوی‌اش و ارتباط او با خدا و افراد دیگر و موجودات - همه - مبانی هستند که با تحلیل آنها، اصول اکتشاف می‌شوند. انسان که در واقعیت عینی خود دارای جنبه‌های روانی، شناختی، عاطفی، اخلاقی، اجتماعی، الهی و مانند آن است، هر کدام می‌تواند منشأ اصل یا اصول تربیتی باشد.

لازمه کشف شدن اصول از مبانی این است که اصول وضعی و قراردادی و اعتباری نباشند، بلکه قواعدی باشند که از مفاهیم معقولات ثانویه فلسفی به حساب می‌آیند که عروضشان ذهنی و اتصافشان عینی و واقعی است؛ زیرا از مبانی واقعی انتزاع و کشف می‌شوند. به همین سبب، اصول از ثبات برخوردارند و برای همگان مطلوب‌اند و کسی نمی‌تواند آنها را نپذیرد و مفید نداند؛ زیرا از فطرت، ویژگی‌های طبیعی و سرشتی فرد کشف شده‌اند. به نظر می‌رسد واقعی بودن اصول از کاربردهای هفت‌گانه واژه «اصل» و مشتقات آن در احادیث، از پایه و اساس («اصل الایمان انما هو الشهادتان» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۱، ص ۱۴۴، ح ۳۹؛ ابن‌بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۹۹)، منشأ تکوینی («فَأَصْلُ ذَلِكَ فِطْرَةُ الْبَارِي جَلَّ وَ عَزَّ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۸، ص ۲۵۸، ح ۸)، امر واقعی («هَذَا عَلِمُ لَهُ أَصْلُ» (همان، ۵۵، ص ۲۴۹، ح ۳۲)، منشأ صفات و فعالیت‌های شایسته («نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ فَمِنْ الْبِرِّ... وَ عَدُونَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۴۶، ح ۱۲۱)، قاعده عقلانی و فقهی («قَدْ أَجْمَعُوا أَنَّ ابْنَ الْأَخِ يَقُومُ مَقَامَ الْأَخِ... وَ هَذَا أَصْلُ مُجْمَعٍ عَلَيْهِ» (همان، ج ۷، ص ۱۱۷)) و حکم و قانون الهی («وَ مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (همان، ج ۷، ص ۱۵۸؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۳۵۷)) و چیزی که دانستن و عمل به آن لازم است («فَأَخْبَرَ الصَّادِقُ ﷺ بِأَصْلِ مَا يَجِبُ عَلَى النَّاسِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۷۰، ح ۱))؛ که همه، مبنا بودن فطرت برای اصول عمل تربیتی و اتصاف اصول به صفات فطرت را نشان می‌دهد.

از این‌رو می‌توان چنین نتیجه گرفت که فطرت، خود واقعیت است و اهداف واقعی را تعیین می‌کند و سرچشمه اصول واقع‌بینانه‌ای است که پذیرفتن و به کار بستن آنها واقعاً فرد را برمی‌انگیزد تا در جهت هدف عالی قرب، زندگی خود را سامان دهد. بنابراین، اصول تربیتی، چون واقعی هستند پس ثابت هم هستند و در زمان‌های طولانی هم تغییر نمی‌کنند. امام صادق ﷺ با اشاره به واقعی بودن فطرت و ثابت بودن اصول، به دلیل برآمده شدن آنها از واقعیت فطرت اشاره می‌کند: «... وَ لِلْأَصُولِ فُرُوعاً وَ لِلْفُرُوعِ ثَمراً وَ لِالطَّيِّبِ ثَمراً وَ لِالْبَغْرِ وَ لَفَرْعٍ إِلَّا بِأَصْلِهِ وَ لِأَصْلِ إِلَّا بِمَعْدِنِ طَيِّبٍ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵، ص ۲۰۴، ح ۴۲).

شهید مطهری با توجه به اینکه اصول تعلیم و تربیت مبتنی بر فطرت ثابت است، اصول کلی را قوانین ثابت اصلی و فطری نامیده، بیان می‌دارد: اصول و قوانین کلی، همه ثابت و لایتغیرند و آنچه از قوانین به اوضاع و احوال و شرایط و محیط زمان و مکان مربوط است فرع و شاخه محسوب می‌شود. این فرع‌ها و شاخه‌ها متغیرند»

(مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۵۵). ایشان در جایی دیگر می‌نویسد: «آنچه در زمان کهنه و نو می‌شود ماده و ترکیبات مادی است، اما حقایق جهان ثابت و لا‌بتغیرند» (همان، ص ۱۴).

ریشه ثبات در قوانین به نیازهای ثابت و نهادین انسان برمی‌گردد. حاجت‌های اولی بشر ثابت است. حاجت‌های ثانوی، یعنی حاجت‌هایی که انسان را به حاجت‌های اولی می‌رساند، متغیرند (همان، ص ۱۱۹). بنابراین دامنه اصول تربیتی بسیار است. استاد مصباح یزدی ضمن اذعان به گستردگی اصول، در مقاله «مبانی و اصول تعلیم و تربیت»، به دوازده اصل ذیل با توجه به دوازده مبنای مذکور پرداخته است (https://mesbahyazdi.ir/node/824)

۱. توجه به اصالت بُعد روحی و معنوی انسان و وسیله‌ای دانستن نیازهای مادی: «وَمَا أوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَنْبَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (قصص: ۶۰).

۲. برانگیختن احساس کرامت و عزت نفس «فَدَأْفَلِحْ مَنْ زَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۹ و ۱۰): «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص ۵۵۵، ح ۴۴۹).

۳. مبارزه با غفلت‌ها و رفع موانع حرکت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَلْهَيْكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (منافقون: ۹).

۴. استمرار یاد خدا و زنده نگه‌داشتن آن: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸).

۵. معاوضه متناهی با نامتناهی و دنیا را فدای آخرت کردن: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةَ» (توبه: ۱۱۱).

۶. تقویت حس مسئولیت و تکیه بر تلاش خویش و پرهیز از طفیلی‌گری و اتکا به دیگران: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ» (نجم: ۳۹).

۷. بسترسازی برای انتخاب آزاد مرتبی در عمل و عدم احساس تحمیل و فشار و اکراه: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْعِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ وَ لَا تَكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّكَّابِ الْمُنْتَبِتِ الَّذِي لَأَسْفَرًا قَطَعَ وَ لَا ظَهْرًا أَتَىٰ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۸۶-۸۷).

۸. رعایت اصل تدریج در آموزش و تربیت (همان).

۹. رعایت اعتدال: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵).

۱۰. نپذیرفتن ولایت کفار «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱).

۱۱. توجه به عزت اسلامی و به‌کارگیری تمام قدرت برای حفظ آن «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون: ۸): «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» (انفال: ۶۰).

۱۲. تقویت احساس مسئولیت نسبت به مصالح اجتماعی: «مَنْ أَصْبَحَ لَأَيِّهْتُمْ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۶۳).

فطرت: مبنای ارزش‌های اخلاقی

از نظر *استاد مصباح یزدی* ارزش‌های اخلاقی زمینه فطری دارند و از آنها به‌عنوان «کشش‌ها و جاذبه‌های فطری و طبیعی» یاد می‌نماید (مصباح یزدی، ۱۳۷۴). ایشان معتقد است: تربیت اخلاقی مستلزم فراهم کردن زمینه‌های آموزشی و پرورشی به‌منظور شکوفا کردن و درونی ساختن آن دسته از ارزش‌های اخلاقی فطری است که انسان به هنگام تولد، همراه خود دارد. از جمله آیاتی که بر فطری بودن ارزش‌های اخلاقی دلالت می‌کند آیه هشتم سوره مبارکه شمس است که می‌فرماید: «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورًا وَ تَقْوَاهَا». این آیه از الهام تکوینی شناخت خیر و شر و میل و انگیزه سرشتی برای انجام خیر و پرهیز از شر در انسان حکایت دارد. بنابراین فطری بودن ارزش‌های اخلاقی، نه تنها جنبه شناختی دارد، بلکه جنبه انگیزشی نیز دارد، و این دو زمینه تربیت اخلاقی را فراهم ساخته، آدمی را به شکوفایی و پرورش آنها موظف کرده است (کاظمی، ۱۳۹۳، ص ۴۴). به همین سبب، پیامبر اکرم ﷺ در باب هدف بعثت خویش، هماهنگ با فطرت، مأموریت خویش را تربیت و تثبیت و متمیم مکارم و ارزش‌های اخلاقی معرفی کرده، می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۸، ص ۳۸۲).

فطرت و علم حضوری به بایدها و نبایدهای ارزشی

استاد مصباح یزدی درک حصولی از مفاهیم بایدها و نبایدهای ارزشی را فطری نمی‌داند و گرایش برخی از فلاسفه اخلاق در غرب را که گفته‌اند: مفاهیمی از این قبیل به‌طور فطری و خود به خود درک می‌شوند، نمی‌پذیرد، ولی معتقد است: خیر و خوبی به‌صورت فطری خوشایند انسان، و شر و بدی به‌صورت فطری ناخوشایند اوست و آدمی به خوشایندی یا ناخوشایندی علم حضوری دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۲). به‌عبارت دیگر «خوشایندی» و «ناخوشایندی» امری طبیعی و فطری است؛ یعنی هرچه با طبع آدمی موافق است خوشایند و هرچه مخالف طبع اوست ناخوشایند است. پس اولین جایی که انسان به مفهوم «خوب و بد» توجه می‌کند همین‌جاست. از چیزی که با طبع او مناسب باشد و از آن خوشش بیاید به «خوبی» آن حکم می‌کند و چیزی که با طبع او مناسب نباشد و از آن خوشش نیاید به «بدی» آن حکم می‌کند (همان، ص ۱۰۳).

استاد مصباح یزدی اضافه می‌کند: «خوب بودن» از سنخ هستی است و «بد بودن» مربوط به جانب نقص، نبود و عدم است. به تعبیر دیگر، «خوبی» به حقیقت وجودی و «بدی» به حیثیت عدمی اشیا مربوط است. وقتی چیزی دارای کمالی است، خوب است و وقتی کمالی را از دست داد، بد است. و هر رفتاری که در جهت کمال و تعالی انسان باشد «خیر» و هر رفتاری که در جهت نقص و انحراف او باشد «شر» است (همان، ص ۱۰۵). بنابراین، هر عملی که خوشایند فطری انسان باشد و در زندگی موجب نتایج کمالی برای او بشود رفتار ارزشی و اخلاقی است و حکم به «باید» می‌شود و از این‌رو، اسلام هم به انجام آن توصیه دارد. و هر عملی که ناخوشایند فطری انسان باشد و موجب نقص او بشود رفتار ضد ارزشی است و درباره آن، حکم به

«نباید» می‌شود و اسلام هم توصیه به انجام ندادن آن دارد (همان، ص ۱۰۶). بر این اساس میان فطرت و خیر اخلاقی بودن رفتارهای اختیاری انسان رابطه واقعی و تکوینی وجود دارد و تابع قرارداد و تمایلات افراد نیست و همچنین بد و ضد اخلاقی بودن برخی رفتارهای اختیاری به علت تأثیر تکوینی است که در ضعف و رکود کمالی و اخلاقی انسان ریشه دارد. پس خیر و شر در اصول اخلاقی ثابت و همیشگی هستند و تابع فرهنگ‌های متفاوت نیستند (همان، ص ۱۰۸).

نتیجه‌گیری

در اسلام بحث «فطرت» و کاربرد آن در تعلیم و تربیت و هدایت مسیر زندگی سعادت‌مندان از جایگاه خاصی برخوردار است. امروزه بحث از «فطرت به مثابه مبنای تعلیم و تربیت» می‌تواند اختلافات اساسی بشر را در زمینه مباحث، اهداف، اصول و روش‌های تربیتی از میان بردارد و جامعه انسانی را در مسیر هدایتی واحد، به سوی سعادت سوق دهد. تبیین واقع‌بینانه از فطرت انسانی و ابعاد بیش‌ها و گرایش‌های آن و بسترسازی‌هایی که برای کمال آدمی دارد و هماهنگی آموزه‌های اسلامی با آن، دانشمندان اسلامی را بر آن داشته است تا به صورت گسترده در قلمرو فطرت بحث کنند. علامه مصباح یزدی از جمله دانشمندانی است که فیلسوفانه، فقیهانه و با بصیرت دینی، در این حوزه مباحث گرانگسی را مطرح کرده است. در این مقاله، کاربرد فطرت به مثابه مبنای تعلیم و تربیت انسان، از منظر علامه مصباح با تأکید بر آیات و روایات بررسی شد که نتایج به دست آمده عبارت بود از:

فطرت وجه ممیز انسان از حیوان است و به ویژگی‌های درخشنده‌ای از حقیقت‌جویی و علم به خوبی‌ها و بدی‌ها و گرایش‌های شفاف‌ی‌میزین است که از درون شکفته می‌شود و مسیر حیات سعادت‌مندان بشر را بنیان‌گذاری می‌کند. انسان حتی در امیال فطری به ظاهر مشترکش با حیوان، دارای ویژگی‌های خاصی است که مخصوص انسان است و حیوان در آن اشتراک ندارد. آموزه‌های اسلامی در حوزه تعلیم و تربیت، در حقیقت تبیین همه‌جانبه فطرت، و گستره آن همه امور زندگی آدمی است. استاد مصباح یزدی نفس توانمندی‌های ویژه‌شناختی و گرایش‌های فطرت انسان را مبنای تعلیم و تربیت دانسته است که به صورت گزاره‌های خبری مطرح می‌شوند. ایشان فطرت را زیربنای واقعی برای ارزش‌های اخلاقی می‌داند و معتقد است: درک فطری انسان از بایدها و نبایدهای ارزشی حصولی نیست بلکه حضوری است. ایشان بر این باور است که فطرت به مثابه مبنای در ساختار کلی تعلیم و تربیت مؤثر است و در تعیین اهداف، اصول، ساحت‌ها، مراحل، عوامل، موانع و روش‌های تعلیم و تربیت اسلامی نقش دارد.

منابع

نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ترجمه صبحی صالح، قم، هجرت.

ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.

ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.

احمدی، علی اصغر، ۱۳۹۶، اصول تربیت، تهران، انجمن اولیاء و مربیان.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۶۶، تفسیر موضوعی، قم، مرکز نشر فرهنگی رجاء.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، مفردات الفاظ القرآن، بیروت - دمشق، دار القلم - الدار الشامیه.

شاه‌آبادی، محمدعلی، ۱۳۸۶، فطرت عشق، شرح آیت‌الله فاضل گلپایگانی، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

_____، ۱۳۸۷، رشحات البحار، ترجمه زاهد ویسی، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

صدوق، محمد بن علی، ۱۴۱۳ق، من لایحضره الفقیه، چ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۹۳ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم، مؤسسه دار الهجرة.

کاظمی، حمیدرضا، ۱۳۹۳، برنامه درسی و تربیت اخلاقی (با نگاهی بر آثار علامه مصباح یزدی)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.*

کرمی حویزی، محمد، ۱۴۰۲ق، التفسیر لکتاب الله المنیر، قم، چاپخانه علمیه.

کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکافی، چ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۴۰۳ق، بحار الأنوار، چ دوم، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۴، «اخلاق در قرآن»، معرفت، ش ۱۳، ص ۱۳-۱۸.

_____، ۱۳۸۴، به‌سوی خودسازی، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.*

_____، ۱۳۹۱، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، تحقیق و نگارش گروه نویسندگان، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.*

_____، ۱۳۹۲، انسان‌شناسی در قرآن، تدوین محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.*

_____، ۱۳۹۳، انسان‌سازی در قرآن، تنظیم و تدوین محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.*

_____، ۱۳۹۴، پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.*

مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴، اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، تهران، صدرا.

واعظی، احمد، ۱۳۸۸، انسان از دیدگاه اسلام، تهران، سمت.